

بطور جداگانه حل نمائیم و سپس آن تحلیل ها را بر تمام مشکلات عمومیت
 دهیم؟ مثلاً آیا مسئله ی گروه فلسطینی هائی را که پس از سال ۱۹۴۸
 - ۱۹۴۹ تحت اشغال قرار دارند حل نمائیم، یا ساکین کرانه های نرس
 که آنها نیز اکنون تحت اشغالند، یا فلسطینی های کرانه شرقی، یا نوار
 غزه یا فلسطینی های لبنان، سوریه، کویت، عربستان سعودی و یا آلمان
 غربی؟ چنانچه خواسته باشیم که تابلوی طبقاتی خلق فلسطین را توسط
 نمائیم بر ما است که یکی از آن حالتها را بگیریم و بر تمام حالات همیشه
 دهیم. زیرا تصویر علمی واقعیت را آنچنانکه هست تقدیم نمیدارد. پس
 بر ما است که هر واحد را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، سپس در بابیم
 که بین این حالتها چه چیز مشترك و چه چیزهای عام وجود دارد تا
 بدین ترتیب بتوانیم آن استراتژی سیاسی را وضع نمائیم که میتواند سازنده
 انقلاب باشد، توده های فلسطینی را در تمام نقاط جمع کند و برای حل
 مسئله آزادبخش و بازگشت، بجلورود. همچنین برای آنکه بتوانیم
 تمام فلسطینی ها را در تمام نقاط بسیج کرده، سازمان داده، مسلح نمائیم،
 مسائل محلی را حل نمائیم تا در انقلاب سهم فعال بیشتری داشته
 باشند، ضروری است که هر جموع فلسطینی را در هر کشور مورد تحلیل
 عمیق قرار دهیم. همچنین مهم است که در مسائل ویژه ی محدود در هر
 کشور غرق نشده و مسئله سرنوشت تمام فلسطین را فراموش ننمائیم.

چهارم - وقتی بر بررسی نقشه طبقاتی خلق فلسطین با فشاری میکنیم
 هدف نیست که دلیلی باشد بر "عدم وجود طبقات" در خلق فلسطین،
 و اینکه خلق فلسطین يك چیز واحدی همچون "طبقه" واحد است و
 غیره... بلکه بر عکس آن صحیح است. هدف از این بررسی، تحلیل علمی
 خلق، تشخیص تضادها در درون صفوف آن و ویژگیهای این تضادها است.
 بطور ساده تر ویژگیهای سرمایه داران فلسطینی چیست؟... ویژگی

کارگران چیست؟ خصوصیات خرده بورژوازی چیست؟ و خصوصیات توده های پناهنده کدام است؟ نشانه های طبقات اجتماعی در اجزاء خلق فلسطین که برخاک خویش مانند کرانه های غربی نوارغزه و منطقه اشغال شده ی زندگی میکنند، چیست؟ برمالاژم است که تمام آن ویژگیها را از لحاظ اقتصاد، سیاسی و ایدئولوژیکی بشناسیم، ماهیت تضاد بین آنها را مشخص کنیم، شکل وحدت ملی که بایست ایجاد شود، اصول مبارزاتی و تشکیلاتی را در داخل انقلاب فلسطین معین گردانیم. همچنین لازم است کلیه ی انواع ایدئولوژیها را در داخل انقلاب فلسطین و بین فلسطینی ها بشناسیم و هنگام تحلیل و نقد آنها به اصول بازگردیم و دوش بدوش آن هر یک از گروههای خلق فلسطین را که بیشتر انقلابی است و برای انقلاب فلسطین - چسب تشکیلاتی، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی و غیره استعداد بیشتری دارد مشخص نمائیم. اگر این تحلیل دیالکتیکی را بکاربریم، میتوانیم تضاد اساسی و سپس تضاد های ثانوی مختلف را در هر حالت برای هر گروه از مردم فلسطین مشخص گردانیم. در نتیجه قادر خواهیم بود که از دگماتیسم یا تحلیلی یکجانبه یا تحلیل قائم بر انتقال و "واردات" یا مخلوط کردن حالت خاص با حالت عام، جز وکل، تضاد های ثانوی با تضاد های اساسی، اجتناب ورزیم. بسخن دیگر، از ارتکاب یکی از دو انحراف یا هر دوی آن اجتناب ورزیم. این نشانه ها بشابه مدخلی برای بحث پیرامون تضاد بین کارگران و سرمایه داری ملی که در این مرحله، مرحله آزاد بیخش و دموکراتیک، تضاد ثانوی توصیف گردید، در هنگام شعله خیزی انقلاب فلسطین آورده شد. این مسئله اساسا در خصوص تضاد در اردن تمرکز پیدا میکند، از این رو میبایست در خصوص وضع اردن اندکی درنگ کنیم.

وضع اردن

طی بیست سال گذشته سرمایه داری فلسطینی در سرمایه داری اردن در سطوح مختلف ادغام گردید، همچنین اجزائی از گروههای پناهندگان فلسطین بویژه از اردوگاهها، بمثابه کارگر در برنامه کوچک اردن شرکت نمودند، که در طبقه کارگر اردن ادغام شده است. ورود تفنگ انقلاب فلسطین به اردن و برقراری دموکراسی برای خلق در سطوحی که کشور پیش از آن نظیرش را مشاهده نکرده بود موجب شد. در حالیکه هنوز طبقه حاکمه اردن، از کمپرادور و طبقه نیمه فئودال وابسته به امپریالیسم آمریکا و انگلیس نمایندگی میکرد. در نتیجه اراده خلق از طریق انقلاب فلسطین و تفنگ در دست توده ها، جنبش سندیکائی کارگران در اردن تحریکیافت. لیکن همراه با فعالیت جنبش سندیکائی در اردن و تشدید تضاد بین کارگران و سرمایه داری ملی، در اسلوب حل این تضاد ثانوی، سه گرایش بین سازمانهای انقلاب فلسطین بروز کرد:

- ۱- گرایش اپورتونیستی راست که توقف کلیه فعالیتهای سندیکائی را طلب میکرد و به درخواست جهت افزایش میزان سطح دستمزدها کارگران و سهبود شرائط زندگی آن اعتراض میکرد. این گرایش بوسیله نمایندگان این منافع از انقلاب نمایندگی میشد.
- ۲- گرایش اپورتونیستی "چپ" که تلاش داشت این تضاد ثانوی را به حد تضاد اساسی بالا ببرد و تحریک میکرد که برای حل تضاد بین کارگران و صاحبان منافع (قسمت اعظم آنها سرمایه داری ملی) به درگیریهای مسلحانه پناه برده شود و در جهت بحرانی کردن وضع عمل میکرد به شکلی که مبارزه اساسی بر ضد دشمن صهیونیستی - امپریالیستی را به مبارزه بین کارگران و مقاطعه کاران و یا صاحبان رستورانها بدل میکرد، همچنین که در برنامه دلتا و غیره رخ داد. یکی از سازمانها در خصوص

اعتصاب کارگران دلتا اعلامیه ای صادر کرد که صاحبان آن برنامه را جزئی از تضاد اساسی و در همان سطح امپریالیسم، ارتجاع و صهیونیسم قسرار میدهد.

۳- گرایش انقلابی صحیح که تضاد بین کارگران و سرمایه داران ملی را در این مرحله تضادی ثانوی بیان میداشت، که نمی‌بایست به جزئی از تضاد اساسی تبدیل گردد، بویژه اینکه امکان دارد که گروه‌هایی از آن طبقه را سوی انقلاب جذب کرد یا برخی از آن‌ها را بیطرف گردانید. این گرایش میخواست که به درخواست‌های معقول و قانونی کارگران در این مرحله بشابه مسئله مهمی جهت توسعه‌ی مبارزه بر ضد دشمن صهیونیستی و امپریالیستی پاسخ داده شود. این گرایش هدفش حل این تضاد ثانوی در این مرحله، با شیوه‌های سیاسی (بکارگیری نفوذ سیاسی و ادبی انقلاب) و با اعتصاب‌های سندیکائی بود، لیکن بدون فتنه‌انگیزی، بدون بحرانی کردن وضع بشکلی که باعث تغییر مواضع آن تضادها گردد و بدون آنکه گروه‌های وسیع بورژوازی ملی و کوچک را در آغوش نیروهای مخالف و در آغوش دشمن اساسی بیاندازد.

از این رو موضوع مشخص کردن تضاد ثانوی از تضاد اساسی، راه حل تضاد ثانوی در مرحله حل تضاد اساسی، جهت رشد انقلاب موضوع بسیار مهمی است. میتوان مسئله را بصورت زیر قرارداد :

اول - تضاد بین کارگران و سرمایه داری ملی در این مرحله تضادی است ثانوی که جایز نیست آنرا به تضاد اساسی بدل گردانید.

دوم - خاموش کردن این تضاد یا نادیده گرفتن آن بطور کامل، بطوریکه سرمایه داران و صاحبان دارائی را بی‌مهار بگذارد، اشتباه است و بدین ترتیب انحراف اپورتونیستی راست ارتکاب میگردد، که منجر به دور ماندن انقلاب از نقشی که میبایست طبقه‌ی کارگر فلسطین اردن بر

ضد دشمن اساسی و نیروهای مخالف در اردن ایفا نماید، میشود .
سوم - حل این تضاد از طریق قهر مسلحانه و یا فتنه گری و ترور
بمعنای ارتکاب انحراف اپورتونیستی " چپ " میباشد که ویرانی اقتصاد
ملی و توقف برنامه ها و فرار سرمایه و بیوستن گروهی از هم پیمانان انقلاب به
آغوش دشمن ، منجر میشود . و این نه به مصلحت کارگران است و نه به
مصلحت انقلاب .

مائوتسه دون میگوید : " فقط با بهبود شرایط زندگی کارگران میتوان
شور و شوق آنها را در مقاومت ضد ژاپنی بالا برد . معذک باید از افراط -
های چپروانه احتراز جست ، و افزایش دستمزدها و کاهش روزگار نباید از
حد بگذرد . امروزه در چین هنوز مشکل است که بتوان در همه جا
روز ۸ ساعته کار را برقرار ساخت و در برخی از رشته های تولید باید باز
هم روزی ۱۰ ساعته کار را مجاز شمرد . در سایر رشته های تولید باید
مدت روزگار را بر حسب شرایط معین کرد . وقتی که بین کار و سرمایه
قراردادی منعقد میشود ، کارگران باید انضباط کار را مراعات کنند و
سرمایه داران امکان داده شود تا حدی سود بدست آورند . در غیر این
صورت کارخانه ها بسته خواهد شد و این امر به مقاومت ضد ژاپنی و
خود کارگران صدمه خواهد رسانید . " (مائوتسه دون درباره سیاست
جلد ۲ ص ۶۷۲)

همچنین مائوتسه دون میگوید : " از طرف دیگر سیاست ما باید
مقرر دارد که دهقانان بهره مالکانه و ربح قرضه را بپردازند و مالکان
ارض بر روی زمین و اموال خویش حق مالکیت را حفظ کنند . " (مائوتسه دون
درباره سیاست جلد ۲ ص ۶۷۳) این بدان معنی است که برنامه
صحیح در حل این تضاد ثانوی طوری است که بهبود وضع کارگران و افزایش
دستمزدهای آنان را بصورت معقول باعث میشود ، بدون آنکه به توقف

طرحها و راندن گروه‌هایی از سرمایه داری ملی به آغوش دشمن منجر گردد.

چهارم - ضرورت سازمان دادن کارگران در انقلاب و مسلح کردن آنها و تبدیلشان به کادرهای رهبری کننده، جهت ایجاد تشکیلات پیشاهنگ پولادینی که قادر به ادا ی جنگ خلق تا پیروزی باشد.

تضاد در درون صفوف انقلاب (بین سازمانهای مختلف)

* * *

همانطوریکه در سرآغاز گفتیم، مشخص گردانیدن تضاد اساسی و تضاد - های ثانوی ما را در شناخت اینکه چه کسانی جنبه ما را و چه کسانی جنبه دشمن را تشکیل میدهند یاری میرساند. هنگامیکه مشخص نمودیم که بر اثر تحلیل ما از ماهیت تضاد های کشورمان، با مرحله آزادیبخش ملی مواجه هستیم، طبیعی بود که ما ضمناً مشخص ساخته ایم که چه کسانی جنبه ما را تشکیل میدهند یعنی همه آن نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (طبقات یا گروههای اجتماعی) که مصالح آنان در حل تضاد اساسی است. ساده تر آنکه تمام نیروهاییکه مصلحت آنان در از میان رفتن موجودیت صهیونیستی و هم پیمان امپریالیسم جهانی در خاک ما است، از اینجا است که نیاز زیاد برای تشکیل جنبه ی ملی با وحدت ملی در صحنه فلسطین بخاطر تحقق نکات زیرین، دیده میشود:

۱ - تجمع کلیه ی نیروهای خلق، سازمان دادن، بسیج و تسلیح آنها تحت رهبری انقلاب فلسطین بخاطر از میان برداشتن دشمن صهیونیستی و حمایت انقلاب در برابر توطئه های نیروهای ضد انقلابی و تهاجمات آنان.

۲- از میان رفتن شکاف بین برتری مادی و تکمیلی و عددی دشمن بر ما، جز با بسیج کلیه نیروها تا سرحد امکان، وحدت آنها، بکارگیری کلیه نیروها، ابتکار و فعالیت آنان، میسر نیست.

۳- ایراد ضربت بر کلیه ی تلاش های دشمن صهیونیستی - امپریالیستی که هدفش شکاف بین صفوف توده ها و نیروهای انقلابی است. میتوانیم بگوئیم که تحقق وحدت ملی کامل بین کلیه طبقات و گروههای خلق که ضد اشغال امپریالیستی بیگانه اند قانون عام کلیه ی انقلابیهاست که با تضاد اساسی شبیه تضاد اساسی که مادر صحنه فلسطین و عرب با آن مواجه شده ایم. ولی واضح است که وحدت کلیه ی نیروهای که از لحاظ اقتصادی اجتماعی با یکدیگر تضاد دارند وایدئولوژی شان متضاد است ذرذرون یک جبهه واحد بمعنای لغو آن تضادهای موجود در بین آنها نیست، آنها این تضاد را با خود بدرون جبهه میآورند. لیکن آن تضاد های درون جبهه واحد، تضادهای ثانوی را در مرحله مبارزه بخاطر حل تضاد اساسی تشکیل میدهند. در نتیجه میبایست شیوه یا شیوه های برای حل آن تضادهای ثانوی در اثنا حل تضاد اساسی پیدا شود. و چنانچه پای بصره ی فلسطین بگذاریم با مجموعه ی تضادها برخورد میکنیم که بین سازمانهای مختلف انقلاب فلسطین بوجود آمده اند که منعکس سازنده حالت یگانه وی نظیر وضع فلسطین پس از سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹ و پس از سال ۱۹۶۷ است. اصول آن تضادها را بترتیب زیر میتوانیم خلاصه کنیم:

الف - وضع برخی از آنها بوضع مختلف گروههای فلسطینی، از پناهندگان پایمال شده، خرده بورژوازی پراکنده در چند کشور عربی و همچنین سرمایه داران فلسطینی الاصل، باز میگردد. چندین وضعی وابستگی های طبقاتی و وابستگی به رژیم های عربی و غیره را بوجود آورده است.

ب - وضع برخی از آنها به دلایل ایدئولوژیکی بر میگردد که بشابه پاسخ علی بشکست ژوئن ۱۹۶۷ ایجاد شدند که آن شکست و رشکستگی مجموعه ای از افکار و استراتژی‌ها و شیوه های سازمان دهی را در میهن عرب اعلام کرد .

ج - وضع برخی از آنها انعکاس است از تضاد در خود میهن عرب با وجود همه این تضادها، تشکیل جبهه واحد و ایجاد شیوه هایی برای وحدت رابطه و پراکتیک بین این سازمان ها، امری اجتناب ناپذیر است . برای حل این مسئله سه خط مشی اساسی در انقلاب فلسطین بوجود آمد .

ا - خط مشی که بین کلیه ی این سازمانها خط مساوی میگذارد، همه آنها را در یک درجه از اهمیت قرار میدهد و نقش آنها را در انقلاب فلسطین یکی میداند . این خط مشی از سازمانها دعوت مینماید که بر اساس مساوات و برابری تشکیل جبهه ی ملی دهند . این گرایش پرچم انحراف اپورتونیستی راست است، بدلائل زیر :

الف - اگر سازمانها وابسته به این یا آن رژیم عرب هستند، برابری و مساوات بین آنها بدان معنی است که انقلاب فلسطین را تحت رحمت رژیمها و تحت رحمت اخذ مقررات انقلابی بر اساس لیبرالیسم در راه ی گیری قرار داد .

ب - تجارب جبهه های ملی در کلیه ی انقلابها ثابت کرده است که رهبری انقلاب تا پیروزی از طریق جبهه ی متحد ملی وسیع غیر ممکن است مگر آنکه جبهه ی ملی نیروی رهبری کننده ای داشته باشد . بطوریکه آن نیرو و نماینده انقلابی ترین سازمانها و فداکارترین شان باشد و برای تدوین خط مشی صحیح سیاسی و نظامی از همه توانا تر باشد، از بزرگترین پایگاه توده ای برخوردار باشد . کادرهای رهبری کننده پیکار وجود داشته باشد .

تجربه اش در کار مسلحانه بیشتر باشد، این امکان را داشته باشد که بتواند از ادامه انقلاب پاسداری کند، نیروهای کوچک را در چارچوب خط مشی انقلابی واحد قرار دهد و بر اساس تحلیل عینی و نه بر اساس رای گیری یا توافق لیبرالیستی، مقررات انقلابی اتخاذ نماید. این بدان معناست که آن گرایش که هدفش برابری بین کلیه سازمانها است، به از میان رفتن انقلاب و از بین رفتن قطب نما و گرایش آن می انجامد.

۲- خط مشی اپورتونیستی "چپ"، که تضادهای ثانوی بیمن سازمانهای فدائی را به تضاد اساسی بدل میکند و سازمان خودش را یگانه تشکل انقلابی دانسته و راه سیاست انفرادی پر توقع را طی میکند. این خط مشی با خط مشی راست در برابر جبهه ملی یا وحدت ملی مقاومت میکند و سایر سازمانها را در برابر تضاد اساسی قرار داده، نابودی آنها را طلب میکند. اپورتونیسم این دو خط مشی راست و "چپ" (از لحاظ تئوریک) بطور اساسی از عدم درک ماهیت مرحله ای آزادبخش ملی و نیازمندیهای وحدت ملی کامل که دربرگیرنده ی کلیه ی نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ضد صهیونیستی - ضد امپریالیستی باشد ناشی میشود. این دو خط مشی تضادهای ثانوی را بحد تضاد اساسی ارتقا میدهند، امری که بطور عینی ضعف جبهه ی ما و تقویت جبهه ی نیروهای مخالف و دشمن صهیونیستی میشود.

۳- گرایش انقلابی صحیح در حل این تضاد که میتوان در نکات زیر خلاصه اش کرد:

- الف - تضاد بین سازمانهای فدائی را از نوع تضادهای ثانوی دانسته که مطلقاً نباید به سطوح تضاد اساسی ارتقا یابد.
- ب - حل این تضادهای ثانوی میبایست در درون وحدت ملی انجام گیرد نه در خارج آن.

ج - وحدت ملی کامل میبایست بر اساس وجود نیروهای رهبری کننده باشد تا تشکیلات رهبری که دیگر سازمانها در اطراف آن هستند بوجود آید .

د - انقلاب فلسطین و وحدت ملی آن باید مستقلا از رژیمهای عربی یا تاثیرات جهانی باشد . بطوریکه استقلال انقلاب را تضمین نماید . و در همان وقت انقلاب آزادی تحریک برای برقراری بهترین روابط عربی و جهانی بسود انقلاب باشد .

ولی تعیین تضاد بین سازمانها بمشابه تضاد ثانوی از لحاظ تلفیق عملی کافی نیست و میبایست شیوه یا شیوه های حل این تضاد ثانوی را در درون وحدت ملی تعیین نمود ، همچنانکه تلفیق عملی واجب میگردد اند که تضاد بین قوانین عام و خاص در جنگ توده ای تعیین گردد . و همین امر به نسبت وحدت ملی در رهبری جنگ خلق میبایست تعیین شود . از این رو میبایست دو مسئله در زمینه شوربیک و عملی مورد بحث قرار گیرد :

الف - چگونگی حل تضادهای درون وحدت ملی .

ب - وحدت ملی در جنگ خلق بین قوانین عام و قوانین خاص .

الف - چگونگی حل تضاد های درون وحدت ملی :

موضوع وحدت ملی موضوع همیشه تازه ای است که چه هنگامیکه وحدت ملی داشته باشیم و چه هنگامیکه نداشته باشیم وجود خواهد داشت . بنا به براین هنگامیکه فاقد وحدت ملی هستیم ، مبارزه قاطع در سطوح مختلف فکری ، سیاسی و توده ای برای تحقق آن بمشابه قانونی عام برای هر انقلاب آزاد یبخش ملی ضروری میگردد . و هنگامیکه وحدت ملی داریم - صرف نظر از سطح رشد آن - مبارزه قاطع در جنبه های مختلف برای حفظ و رشد تعمیق و توسعه ی پایگاههای آن علاوه بر ضرورت ایجاد مانع بر سر راه هر کوشش تفرقه افکنانه ، چه از جانب اپورتونیسم " چپ " یا راست

توطئه گر، ضروری میگردد . سخن در مورد وحدت ملی و تضادهای آن، پس از تشکیل چنین وحدتی، بیش از پیش مشخص میگردد . زیرا مستقیماً از تعرک بر اهمیت تشکیل وحدت ملی به تعرک بر روی حل مسائل جدیدی که آن وحدت ملی مطرح ساخته، انتقال میابد . به دلایل زیر :

اول - هر سازمان به وضع نوینی منتقل میشود، یا به عبارت دیگر از حالت فعالیت در چارچوب پراکندگی به حالت کار در چارچوب وحدت منتقل میشود . و این امر مجموعه ای از مسائل و از آنجمله ضرورت قراردادن کلیه فعالیتها و سیاستهایش را هم آهنگ با اوضاع جدید برای وی مطرح میسازد .

دوم - ضروری میگردد که بین سازمانها شیوه کار واحدی ایجاد گردد . چه هنگام اتخاذ تصمیم و چه هنگام تلفیق و تمهید بودن به آن .

سوم - تضادهای بین سازمانها، طبقات و گروهها در مرحله جدید، از لحاظ حدت و آشوب با پیش از تشکیل وحدت فرق دارد، از این رو درک چگونگی حل تضادها بین سازمانها در چارچوب وحدت و از طریق آن ضروری میگردد . بار دیگر میبایست تکرار نعائیم که ورود سازمانها در وحدت ملی، الغاء تضاد بین آنها و یا حتی جمود و یا سکون آنها بیک معنای باعث نمیشود، بلکه همچنان متغیر و متحرک باقی میماند . آنچه که هست این است که ما با طریقه ی دیگر با این به آن اندازه از کیفیت که پیش از تشکیل وحدت وجود داشته با آن برخورد میکنیم . پس تشکیل وحدت ملی یکسوی مسائل را و از جمله آنچه که مربوط به هر سازمان یا مجموعه ی فعالیتهای داخلی و خارجی آنست مطرح میکند . باز از آنجمله است آنچه که مربوط میشود به روابط سازمانها با یکدیگر و چگونگی رهبری وحدت ملی و اجرای مقررات آن . در اینجا هر سازمان میبایست در ترتیب سازمان و سنتهای کارخویش تجدید نظر نماید، بطوریکه هم آهنگ با کار واحد کلیه ی سازمانها باشد . و با ورود هر سازمان به میدان وحدت ملی مسئله میزان التزام و پایبندی

تمام سازمان و کادرهای آن به رهبری که در رهبری وحدت ملی نمایانده
 میشود، مطرح میگردد. چنانچه روحیه خرابکاری یا آنارشستی، برای
 مثال، در داخل این یا آن سازمان وجود داشته باشد، پس از تکوین وحدت
 ملی اداه آن جایز نیست. زیرا وجود چنین پدیده ای پیش از تکوین
 جبهه ی ملی، موضوع ویژه ای از موضوعات آن سازمان بوده است اما پس
 از تشکیل وحدت ملی، موضوع عام گشته و جزو مسائل وحدت ملی است.
 قابل قبول نیست که پایه های يك سازمان یا کادرهای آن یا کمیته واحدی
 از آن سازمان مقررات رهبری ملی را نادیده بگیرد و از طریق آنارشستی در آن
 دخل و تصرف کند و نسبت به رهبری وحدت ملی غیرمتعهد باشد. در
 چنین حالاتی مبارزه قاطعی برضد چنین کوششهای خرابکارانه لازم میگردد و
 باید با کلیه شیوه ها آتراقطع کرد. جدا شدن و مبارزه ایحاد و شدید جز در
 حالتی که از استراتژی عدول شده باشد یا اشتباه سرنوشتی اصولی مرتکب شده
 باشد، قابل توجه نیست. پیدایش آنچه کوششهای در اثناء وجود وحدت
 ملی و رهبری مرکزی و خط مشی سیاسی صحیح، جز در مراحل اولیه تضاد ثانوی
 شناخته نمیشود، اما چنانچه بران پافشاری گردد و در عمل به برنامہ ای تجزیسه
 طلبانه بدل شود، به تضاد آشستی ناپذیر در درون صفوف وحدت ملی مبدل
 میشود، و تخریب از داخل بشمار میآید. در اینجا لازم است چنانچه مقتضی
 باشد با شدت و قهربا وی رفتار کرد، ولی همراه با توضیح سیاسی برای توده ها
 و کادرهای انقلاب. همچنانکه گفتیم وحدت سازمانها، بمعنی نفی تضاد فی
 مابین آنها نیست، همچنانکه معنای توقف مبارزه را هم نمیدهد. بنابراین
 تنها قبول شیوه ی وحدت ملی و کار مشترک، حقیقت هر سازمان و واقعیت هر مشی
 را تغییر نمیدهد، بلکه با نقطه نظرها، تشکیلات و ایدئولوژی خود باقی میماند.
 بدین ترتیب وارد شدن به درون وحدت ملی بمعنای انحلال يك سازمان
 نیست. با تشکیل وحدت ملی نه تنها تضاد های موجود بین سازمانها باقی

می‌باید، بلکه همچنین بنوعی خویش تضادهای جدیدی نیز بوجود می‌آید و آن در اثر شکل جدید از کار واحد است. پس مسائل چگونه، حل تضادهای بین سازمانها در درون کار واحد بروز میکند، همچنانکه، مسائل چگونگی اخذ مقررات، چگونگی پایبندی به مقررات و تلفیق آنها و تا چه حدی هر سازمان میتواند بدور از مجموعه در آن دخل و تصرف کند و هر سازمان تا چه حدی میتواند با سازمان دیگر درگیر شود، بروز مینماید. پیش از آنکه بحث در خصوص حل تضادهای درون صفوف وحدت ملی را آغاز کنیم، میبایست حقایق زیر را متذکر شویم:

اول - وحدت ملی شعار استراتژیکی انقلاب در مرحله آزادببخش ملی است و با مجموعه‌ی مبارزه انقلابی در راه تحقق هدف استراتژیکی انقلاب ارتباط ارگانیک همه جانبه دارد. بسخن دیگر، تشکیل وحدت ملی، یک شعار گذرا، تاکتیکی موقت برای یک مرحله از مراحل کار مسلحانه نیست. این یک شعار دائمی برای انقلاب مسلحانه در طول جنگ آزادببخش توده‌ای تا تحقق پیروزی است.

دوم - بهمان میزان که انقلاب رشد میکند و یک گام به پیش میگذارد، وحدت ملی ضروری تر میگردد، زیرا رسیدن به مرحله آزادببخش - جنگ متحرک - آغاز مرحله آزادببخش یعنی ضرورت بسیج کلیه نیروهای خلق تا سرحد ممکن است، و این ممکن نیست مگر از طریق وحدت ملی کامل، فعال و مؤثر تا سرحد امکان.

سوم - مناسباتی بین ارتباط و تاثیر متقابل بین رشد عمل مسلحانه و رشد وحدت ملی برقرار است. این مناسباتی شکل زیر را بخود میگیرد: رشد کار مسلحانه به تکوین وحدت ملی مساعدت میکند و سپس تکوین وحدت ملی انگیزه‌ای برای کار مسلحانه به پیش میگرداند، سپس سطح جدید مبارزه مسلحانه با دیگر بوحدت ملی تاثیر نهاده، رشد، توسعه و تعمیق آنها باعث میشود و این بار بنوعی خود انگیزه‌ای برای پیش برد مبارزه مسلحانه میگردد و بدین

ترتیب این دو حرکت مار پیچی بالا رونده بر یکدیگر تاثیر میگذارد .

چهارم - معیار جدید برای شناخت هر سازمان یا هر فرد در وضع او نسبت به انقلاب، در موضع او نسبت به وحدت ملی، تعیین میگردد .

این حقایق عام پیرامون وحدت ملی ما را به آنجا میرساند که بگوئیم بدون وحدت ملی کامل، موثر و فعال نمیتوانیم بجنگ توده ای دراز مدت دست زده بر نیروهای دشمن پیروزی بدست آوریم . شکی نیست که انقلاب فلسطین در راه تحقق وحدت ملی گامهای متعدد مهمی برداشته که آخرین آنها تکوین کمیته مرکزی و سپس دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش ملی فلسطین است . ولی همراه با آغاز کار در سطح دبیرخانه مرکزی برخی از مسائل مهم و تضادها بروز کردند که ناچار از حل آن گردید. انقلاب فلسطین بویژه پس از حوادث اردن در ژوئن ۱۹۷۰ تا آن حد رشد کرده است که همراه آن وحدت ملی بسط و اتخاذ مقررات واحد ویایی از بالا تا پایین وجود داشته باشد، ولی در اثنا اتخاذ مقررات ضروری گردید که در سطح رهبری برای بررسی مسائل مهم و اتخاذ مقررات و گزارش دهیهای جمعی، شیوه ای درست بوجود نیاید . رهبری نتوانست برخی مقررات جمعی را اتخاذ نماید . لیکن بهنگام اجراء مسئله باین صورت نبود، چرا که - در نتیجه تضادهای موجود بین سازمانها، برخی عدول از اجرای دستورات ظاهر گردید که خطرناک ترین آنها خروج علنی از مقررات و اقدام به فعالیت سیاسی بر ضد خط مشی واحد و مخالفت با وحدت ملی امری که بار دیگر این سؤال را مطرح کرد که چگونه میتوان در چارچوب وحدت ملی با اختلاف در نقطه نظرها مواجه گردید ؟ آیا باید شکل حملات سیاسی و طعنه مستقیم نسبت به مقررات وحدت ملی باشد ؟ آیا باید به خیابانها بریزیم ؟ و اگر جواب مثبت باشد از وحدت ملی چه باقی میماند، بویژه اگر از همه خواسته شود که به خیابانها بریزند ؟ روشن است این بمعنای آنست که تضادهای ثانوی بحد مبارزه آشتی ناپذیر ارتقا

یابد! ری که به پراکندگی صفوف انقلابیون و نابودی وحدت ملی منجر میشود .
 مقابل، باخط مشی سیاسی صحیح که میبایست برای هر مرحله آنرا ترسیم نمود،
 جایز نیست که با ارتقاء تضاد ثانوی به سطح تضاد آشتی ناپذیر تعیین گردد .
 وحدت ملی ممکن نیست بوجود آید مگر بر اساس برنامه حداقل و شمارهای حد
 اقل و در کنار آن پیروی از خط مشی سیاسی و نظامی صحیح ناشی از واقعیت
 عین باشد، میزان توازن قوا در هر مرحله بشناسد، پای بند کلیه مقررات رهبری
 واحد ملی باشد و ماشیوه مناسبی تضادهای درون صفوف انقلاب را حل نماید .
 تعمیق مرکزیت - دموکراتیک در درون وحدت ملی به هر سازمان و کادرهای
 آن این فرصت کامل را میدهد که نقطه نظرها، اعتراضات و بحث خویش را ادامه
 دهد، در اتخاذ مقررات شرکت کند و ارزیابی و محاسبه را خواستار باشد .
 و در همان وقت به وحدت ملی قدرت ادامه و تسلط بر اتخاذ مقررات و اجرای آنها
 را میدهد تا از گرایشهای تجزیه طلبانه، کودتائی و عقب رفتن محفوظش بدارد .
 لازم است که راه رقابت بین سازمانها بسته شود . همچنین ضروری است
 که کلیه سازمانها به برنامه وحدت ملی پای بند بوده و در زیر شمارهای تاکتیکی
 واحد آن متحد شوند . راه رقابت بین آنها در زمینه های جانفشانی بیشتر و
 توسعه مبارزه مسلحانه بر ضد دشمن صهیونیستی گشوده شود . چنین پسا -
 سخنی نیاز سازمان یاکمیت است تا شایستگی خود را با اثبات رسانده و بوی فرصتی
 داده میشود تا برای رهبری توده ها رشد و پیشرفت نماید . اگر خواهان چنین
 فعالیتی بود و تنها ادعای آنرا نداشت، چنین رقابتی به همه سازمانها خدمت
 کرده و امکان رشد و پیاپی رشد را بطریق عادلانه فراهم میسازد . چنین رقابت
 شرافتمندانه ای بتوده ها امکان میدهد تا بر اساس واقعیت نه بموجب اعلامیه ها،
 ادعاهای دربارہ تشکیلات رهبری و هر فرد انقلاب قضاوت نماید . حل تضاد
 در درون سازمانها و در درون صفوف انقلاب برای تحقق هدف است :
 اول - ایجاد وحدت ملی فعال نه دامن زدن بمبارزات بیپهوده داخلی .

دوم - دادن فرصت عادلانه به هر تشکیلات رهبری و کادرها
برای اثبات صلاحیت خودش بر صحنه واقعی .

قبول چنین اسلوهائش برای حل تضادهای موجود بین سازمانها در درون
وحدت ملی - موضوع چه کسی وحدت ملی را رهبری میکند و چه کسانی کادرهای
رهبری انقلاب هستند را بحثها به موضوعی مطرحه برای بحث و ارائه دلایل و
نظریات تبدیل نمیکرد اند، رهبری فعال تشکیلات آنست که بیشتر جانفشانی
کرده ، دارای سیاست صحیح تر است، پیوندش با توده ها مستحکم تر است و
اراده اش برای ادا راه انقلاب و عبر از موانع محکم تر است . (۱)

ب - وحدت ملی در جنگ خلق بین قوانین عام و قوانین خاص:

یکی از قوانین عام جنگ خلق در کشورهای عقب مانده - مانند کشورهای
آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - قانون تشکیل وحدت ملی کامل برای دست
یازیدن به جنگ مسلحانه ظفر نمون بر ضد دشمن امپریالیستی است که از نظر
تکنیکی و اسلحه برتری دارد . تجارب چین، ویتنام، کره و آلبانی علاوه بر
تجارب جنبش مقاومت مسلحانه خلقهای اروپا بر ضد اشغال فاشیسم این قانون

(۱) - این بررسی را پیش از حوادث سپتامبر ۱۹۷۰ اردن نوشتم و اکنون
میتوان گفت که حوادث سپتامبر و بویژه مبارزه ی قهرمانانه در عمان صحت
نکات زیر را تاکید میکند :

الف - ضرورت وحدت ملی بین کلیه سازمانها و ضرورت ارتقاء وحدت ملی
به شیوه ای پیشرفته تر، همچنانکه در عمان در اثناء مبارزه کلیه نیروهای
میلیشیا وابسته به سازمانهای مختلف تحت رهبری واحد درآمدند و میلیشیا ی
همان یکی شد .

ب - تطبیق ملی وحدت، معیار نیروی رهبری است - مبارزات اردن نشان
داد که توده ها رهبری آنها را از هر سازمان که باشند قبول میکنند که قربانی
بیشتر داده، شجاعت بیشتر نشان داده و زهر آهن و آتش با آنها هستند و اسلحه

را مورد تأیید قرار میدهد. دلایل تشکیل چنین وحدتی ملی و کامل بخاطر مسائل زیر است:

اول - در جنگهای آزادیبخش که خلقها بر علیه دشمن خارجی کسبه دارای برتری تکدیک و اسلحه است بدان دست میازند، نمیتوانند آن جنگ را پیروزندانه به پیش برند مگر آنکه کلیه نیروها و انرژیهای خود را متمرکز کرده، آنها را سازمان داده و برای از بین بردن شکاف مابین ضعف خویش و برتری دشمن، بنحود رستی آنها بکار گیرند.

دوم - وحدت ملی از کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی که منافع آنان در آزادی و نابودی اشغالگران است تشکیل میگردد. از اینرو وحدت ملی شکل هم پیمانی بین کلیه طبقات ملت را بخود میگیرد که منافعشان در نابودی اشغال خارجی است.

سوم - برای این وحدت ملی بناچار نیروی رهبری کننده ای باید وجود داشته باشد که بمثابة ستون فقرات جبهه بوده، درگیر آوردن کلیه نیروهای ملی نقش پیشاهنگ را ایفا کرده و تحت رهبری فعال و مستقیمش قرار گیرند. این نیروی رهبری کننده باید دارای برخی شرائط درونی خود باشد:

الف - این نیروی رهبری کننده پیشاهنگ که ستون فقرات وحدت ملی است نمایندنده طبقه حداکثر اکثر انقلابی جامعه بوده و در مبارزه بر ضد دشمن امپریالیستی اشغالگر قاطع است.

ب - دارای تشکیلات پیشاهنگی است که با انضباط پولادین، با اراده بی تزلزل، با توانائی در سازمان دادن کلیه ی خلق وسیع آنها در پیرامون خویش متعین و برجسته گشته و نقطه مرکزی تجمع بهترین عناصر خلق و صادقترین

دنباله زیر نویسنده صفحه قبل :
خود را به زمین نمیگذارند در هنگام مبارزه و نه بعد از آن و انقلاب را ادامه میدهند.

هوشیارترین، قاطع‌ترین و شجاع‌ترین آنهاست.

ج - رهبری چنین تشکیلات میتواند با شناخت طی اش از شرایط عینی و ویژه هر کشور، استراتژی و تاکتیک سیاسی و نظامی برای جنگ خلق ترسیم نماید و علاوه بر این میتواند در هر مرحله و در هر لحظه از مراحل و لحظات جنگ خلق خط مشی‌های صحیح سیاسی و نظامی را قاطعانه تلفیق دهد.

د - این رهبری دارای وسیع‌ترین پایه‌ی تائیدکننده‌ی توده‌ای میباشد، بطوریکه توده‌های پیرامونش گردآمده و قانع گشته‌اند که وی قوی‌ترین نیروی انقلابی موجود در جبهه است که میتواند رهبری انقلاب را در دست گرفته و بیش از نیروهای دیگر بیانگر آمال توده‌ها و منافع حقیقی آنها باشد.

ه - بر تشکیلات پیشاهنگ است که واحدی باشد که فراکسیونها و تقسیم‌بندیها را قبول نکرده، دارای وحدت اراده باشد، سانترالیسم - دموکراتیک را اجرا کند، جزئی از توده‌ها باشد و برجسته‌ترین عناصر خلق را بصورت خودبپذیرد.

همه اینها برخی از قوانین عام در جنگ خلق است که موضوع وحدت ملی و تشکیلات رهبری کننده پیشاهنگ را در بر میگیرد. ولی بیان این قوانین عام در تلفیق عملی و در زمینه تئوریک در هر کشور ممکن نیست که در تمامی حالات و بویژه از لحاظ ظاهری یکی باشد. زیرا هر کشوری دارای شرایط عینی خاص خود میباشد. همچنانکه اوضاع جهانی هر سال فرق میکند و همچنانکه ماهیت دشمن امپریالیستی از لحاظ نوع مرحله‌ای که امپریالیسم در رشد خویش بدان رسیده فرق میکند. نوع ارتش امپریالیستی و پیشرفت تکنیکی و مادی، اموری هستند که در جنگ خلق و در تشکیلات و چارچوبهای آن در این یا آن کشور و در این یا آن دوره تاریخی، در این یا آن شرایط جهانی، اثرات خویش را بجا میگذارد. مشخص ساختن شرایط عینی ویژه در هر کشور طیرغم تاثیرپذیری مستقیم آن از شرایط جهانی پیرامون خویش، در اوضاع جهانی و در هر مرحله

تاریخی همین مسئله مرکزی نخستین را چنان میگرداند که صحت استراتژی و تاکتیک انقلاب و هم چنین تشکیلات و چارچوبهای آن در آن کشور تعیین میگردد. مشخص ساختن شرایط عینی ویژه هر کشور منجر به کشف قوانین خاص جنگ خلق در آن کشور میشود. و کشف این قوانین ویژه است که شکی و محتویاتی که قوانین عام بیان میدارد در زمینه های تئوری و تلفیق در همان کشور مشخص میسازد. در اینجا بناچار در خصوص قوانین عام و خاص (در آن کشور) تضادی در داخل انقلاب بوجود میاید که شکی مبارزه ایدئولوژیکی بخود میگیرد. یکی از دو جانب خواهان تلفیق قوانین عام گله به گله بر انقلاب باشد و هر شکلی تئوری و تلفیق جدیدی را که بیان کننده قوانین خاص در آن کشور است مردود می شمارد حال آنکه طرف دیگر قوانین عام را نادیده گرفته و خویش را در کوشش برای نتیجه گیری از قوانین خاص آن کشور، محصور و محدود مینماید. هنگامیکه تضاد به چنین شکلی بوجود میاید حل آن از طریق رجحان یکی از ضدین مشکل میشود زیرا هر دو گرایش حقیقت درستی را در مورد انقلاب بیان میکنند و آن ضرورت پیروی از قوانین عام و ضرورت کشف قوانین خاص است. لیکن هر دو جانب، وقتی که یکی از دو طرف آن قوانین را نادیده میگیرد، دچار اشتباه و انحراف میشوند. زیرا همان اندازه که میبایست بر ضرورت کشف قوانین خاص برای جنگ توده ای خویش پافشاری نمائیم بهمان میزان هم باید در بررسی تجارب جنگهای توده ای آزاد بخش خلقهای دیگر یعنی شناخت قوانین عام مواظبت نمائیم.

شناخت قوانین عام جنگ خلق از آن جمله قوانین ساختمان وحدت ملی در جنگ خلق به تنهایی به تحقق پیروزی در رهبری جنگ خلق کشورمان منجر نمیشود. و این همچنین بر تمام خلق نیز منطبق است، زیرا قوانین عام به تنهایی چیز قاطعی در رهبری جنگ خلق، رهبری درست از لحاظ استراتژی و تاکتیک نظامی، نیست. بلکه کشف شرایط خاص در هر کشور و در هر جنگ خلق (قوانین

خاص) همان چیز قاطعی است که از ابتدا تا انتها پیروزی یا شکست تجربه ی جنگ خلق را، راین یا آن کسریات میشود. ولی این قوانین خاص نخواهند توانست آن نقش را بازی کنند، مگر آنکه بیان خلاق قوانین عام باشند و نه زبیرا نهادن و نادیده گرفتن آن. زبیرا شناخت قوانین عام ناشی شده از تجارب تعدادی از خلقها و در اجتناب از مرتکب شدن اشتباهات در جنگ خلق در هر کشور نقش قاطعی دارد. همچنانکه انقلاب مسلحانه از کمپها دادن به مسائل مهمی که در پیروزی جنگ خلق اثر قاطعی دارند، اجتناب ورزیده و این امکان را بوجود میآورد که قوانین عام را راهنمای خود قرار داده و در پرتو آن تاریکی های راه را کشف نماید. در اینجا میبایست نکات زبیرا دریا بیم:

اول - تلفیق قوانین عام انقلاب در یک کشور، جدا از کشف قوانین خاص در آن کشور به شکست انقلاب میانجامد. زبیرا این بدان معناست که واقعیت عینی در آن کشور در یک وادی باشد و در حالیکه انقلاب در وادی نیست. امری که ناگزیر به جدائی انقلاب از توده ها و واقعیت عینی و اشتباه در ترسیم خط مشی های سیاسی و نظامی مناسب برای هر مرحله از مراحل انقلاب منجر میگردد.

دوم - عدم درک و تسلط عمیق به قوانین عام و اکتفا کردن به کوشش جهت کشف قوانین خاص در یک کشور نیز به شکست انقلاب می انجامد. زبیرا این بدان معناست که انقلاب بینائی روشن خود را از حرکت اجتماع و تاریخ از دست داده باشد و مهلت نادانی اش از قوانین عام با اشتباهات بزرگ روبرو گردد. و علاوه بر آن چنانچه قوانین عام حاضر در تحلیل و تحقیق بمشابه راهنمای عمل بکار برده نشده باشند، کشف عمیق قوانین خاص امری مشکل میگردد. کسان زیادی بودند که از قوانین عام پیروی کرده و بجای آنکه آن قوانین عام آنها را یاری برساند تا با بصیرت کامل و خلاق به اعماق واقعیت نفوذ کنند. همانطوریکه لنین، مائوتسه دون، هوشی مین و کیم ایل سونگ

برای مثال انجام دادند - به دکامتیستهای جدا از واقعیت زنده مسلط شدند .

سوم - در واقع هیچ تضادی بین قوانین عام و خاص جنگ خلق وجود ندارد . زیرا قوانین عام بطور عینی در برگیرنده قوانین خاص است . هم چنانکه قوانین خاص بطور عینی در برگیرنده قوانین عام است . بنابراین اگر بین فرضیه ی قانون خاص و قانون عام تضادی ماهوی وجود ندارد : یا فرضیه قانون خاص اشتباه است ، یعنی قانون نیست و یا آنکه قانون عام ، عام نیست . در اینجا السویت بسایند به قانون خاص داده شود . از قوانین عام بیشتر است بر ما است که قانون عام را در برابر قانون خاص به زانو در آوریم ، یا اینکه حالت خاص را در برابر قانون عام به خاک اندازیم . و اکنون اگر قوانین عام را جمع ضرورت تشدید وحدت ملی کامل را که در جنگهای توده ای پیروز شدند چین ، ویتنام آلبانی ، کره ، کوبا و دیگر خلقهای الجزایر و فلسطین بکار برده شده است ، آوریم ملاحظه مینمائیم که تشدید وحدت ملی کامل برای تمام آن انقلابها عام بوده است . از این رو بر ما است که همان وقت شکل و محتوی وحدت ملی در هر یک از این انقلابها را مورد ملاحظه قرار دهیم . اینجا در میابیم که برای هر کشور قوانین خاص بوده است . آن قوانین که بر ترکیب وحدت ملی از درون و از آن جمله بر نیروی رهبری کننده انقلاب حاکم بوده است . موضوع عام مشترك این است که هر کدام از این کشورها در جریان جنگ آزاد بیخوش خویش به تشکیل وحدت ملی کامل برای دست یازیدن به جنگ مسلحانه برای آزادی میهن خویش از چنگ دشمن امپریالیستی اشغالگر ، بعشابه قانون عام اقدام ورزیده اند . لیکن از لحاظ طبقات شرکت کننده در جنگ آزاد بیخوش و میزان مشارکت و فعالیت هر طبقه ، نوع شکل و نقش سیاسی هر طبقه در آن جنگ توده ای ، بایکدیگر اختلاف داشته اند . و این علاوه بر اختلاف در شکل روابط تشکیلاتی است که در چارچوب وحدت ملی بین نیروهای سیاسی مختلف بوجو دآمده است . در این خصوص میتوانیم چنین نتیجه گیری کنیم :

الف - تمامی آن تجارب در چارچوب وحدت ملی کامل به جنگ آزاد -
ببخش دست زده اند .

ب - برای وحدت ملی در تمامی آن تجارب، نیروی پیشاهنگی وجود
داشته که نقش رهبر، پیشاهنگ و ستون فقرات را بازی کرده است .

ج - شکی و محتوی نیروی رهبری کننده ی پیشاهنگ در وحدت های ملی
یکی نبوده است . چرا که مشاهده میکنیم نیروی رهبری کننده در تجارب چین،
ویتنام، کره، آلبانی، مشابه بوده است در حالیکه مشاهده مینمائیم شکل و
محتوی نیروی رهبری کننده در تجارب الجزائر، کوبا و برخی از کشورهای آفریقا
و فلسطین، با آنها اختلاف داشته است . میتوانیم این پدیده را جمع به وضع
قانون عام را در نقاط زیر تفسیر نمائیم :

۱ - ممکن است اشکال و محتوی های نیروی رهبری کننده ی پیشاهنگ
در جنگ های آزاد ببخش ملی، چنانچه برضد است همار قدیم یا ارتجاع داخلی
بوده باشند متعدد باشد .

۲ - اگر در مثال چین، ویتنام - کره و آلبانی این امکان بود که نقش نیروی
رهبری کننده ی پیشاهنگ را در جنگ های آزاد ببخش ملی برضد است همار قدیم
یا ارتجاع داخلی ایفاء نماید، بخاطر آن بود که هم چنین توانست صلاحیت
و لیاقت خود را در مبارزه با امپریالیسم جدید، بطور مشخص امپریالیسم
آمریکا، به اثبات برساند، در حالیکه مثالهای دیگر صلاحیت و
لیاقت خود را در تحقق آزادی برضد امپریالیسم آمریکا بطور مشخص به اثبات
نرساندند . مثالهای زیادی از اینگونه شکلهای رهبری کننده وجود دارد که
توانستند با است همار قدیم نبرد کنند، حال آنکه در برابر تجاوز امپریالیسم آمریکا
در هم فروریختند . همانند درگانا (نکروه) در اندونزی (سوکارنو) و غیره

اتفاق افتاد . در حالیکه در مثال کوبا مشاهده میکنیم که تشکیلات رهبری
کننده که با نمونه ی ویتنام و چین متفاوت است توانست در مبارزه برضد
دیکتاتوری داخلی پیروز شود و مانند مثال چین، ویتنام با تجاوز امپریالیستی
آمریکا مواجه شد و توانست در اینجا صلاحیت و لیاقت خود را در پیروزی بر آن تجاوز

به اثبات برساند . تمام اینها مارا به این نتیجه میرساند که مبارزه برضد
امپریالیسم امریکانیا ز به تشکیلات رهبری کننده پیشاهنگی همانند مثال چین ،
ویتنام ، کره و آلبانی دارد . این تجارب همه - لا اقل تاکنون - درستی این
قانون را نشان میدهد . زیرا مثال چکسلواکی و برخی دول اروپای شرقی دیگر
ثابت کرده اند که مثال حزب کمونیست در دوره ی تجاوز امپریالیستی نمیتوانند
جز با کمک تانکهای اتحاد شوروی پیروزی بدست آورده ، چرا که انقلابی بودن آنها ،
برندگی آنها ، پیوندشان با توده ها ، و امر انقلابی آنها رخت برنست ، یسا
از مثال ویتنام ، چین ، کره ، و آلبانی یا از نمونه بلشویکی اصیل در شدند .

د - قانون عام دیگری که بر کلیه تجارب انقلابهای آزاد بیخش - چه
برضد استعمار قدیم یا امپریالیسم آمریکا ، حکم میکند ، این است که نیروهای
سلح دایما تحت رهبری نظامی و سیاسی واحدی بوده اند و تحت رهبری
متحد از بالا نبوده اند . یا بمعنای دیگر هر تشکل سیاسی و نظامی در درون
وحدت ملی ، نیروهای مسلح خود را بطور مستقل حفظ نمیکردند و دارای استر-
اتژی و تاکتیک مستقل نبوده اند . چیزی که در انقلاب فلسطین ما دچار آنیم .
از این رو میبایست نکات زیر را ملاحظه نماییم .

۱- پدیده تعدد رهبری در نیروهای مسلح انقلاب فلسطین و عدم
وحدت نیروهای مسلح از بالا تا پائین ، پدیده ای است که با قانون عام هر
جنگ خلق در تضاد است . از این رو بر ما لازم بود که این پدیده را با دقت
زیاد مورد مطالعه قرار دهیم ، زیرا امکان پیروزی آن تجربه به این معنا
خواهد بود که در قانون عام تجدید نظر نمائیم ، حال آنکه تجربه ما چه در زمینه
کار سیاسی برضد دشمن صهیونیستی و یا در مقابله با توطئه های نیروهای مخالف
و بویژه تجربه مادر ژوشن در اردن به اثبات رسانید که این قانون عام صحیح
است و بر ما است که در کوتاه ترین زمان در خصوص این پدیده تجدید نظر نمائیم
و گرنه مارا به فاجعه حقیقی میکشاند . این میطلبد که بغوریت در خصوص وحدت

نیروهای مسلح تحت رهبری واحد تحقیقاتی صورت گیرد .

۲- قانون عامی که تجارب بسیار جنگ خلق بر آن حکم میکند ، این است که وحدت ملی يك راهی بوده است ، در آن تجارب بشاره يك خط مشی سیاسی و نظامی واحد و نه تعداد زیادی خطوط سیاسی و نظامی متعاضد و متضاد چه از لحاظ استراتژی و چه از لحاظ تاکتیکی . اگرچه نیروهای سیاسی گرد آمده در جبهه های ملی در آن تجارب دارای وابستگی های سیاسی متفاوت و روابط مختلف طبقاتی و اجتماعی متضاد داشته اند ، معذلك مطلقا اجازه داده نمیشد که جبهه ملی یا وحدت ملی بیش از يك خط مشی سیاسی و نظامی واحدی داشته باشد . بر کلیه نیروهای وابسته به وحدت ملی بود که شعارهای سیاسی واحد و مبتنی بر برنامه ی حداقل مطرح سازند و خط مشی سیاسی و نظامی واحدی در سطوح استراتژی و تاکتیک اتخاذ نمایند .

در اینجانب نیز در تجربه مادر انقلاب فلسطین تضادی با قانون عام در این زمینه مشاهده میکنیم . سازمانهای فدائیان مابيك خط مشی سیاسی و نظامی واحدی مقید نیستند ، علاوه بر آن هر کدام از سازمانها دارای خط مشی سیاسی و نظامی مستقل خاص خود است . و بازه تنها این بلکه از ۰۰۰۰ و این بنوبه خویش خطرات دیگری را باعث شده و شاید در آینده به فجایع حقیقی منجر شوند . تجارب توطئه های اردن و ویژه تجربه مادر ۱۰ / ۱۲ / ۸۱ سال ۱۹۷۰ درستن این استنتاج را تاکید می نماید . یکی از ضامنهای اساسی که در رشد انقلاب و حمایت آن و سپس پیروزی آن نقش قاطعی ایفا خواهد کرد ، داشتن خط مشی سیاسی و نظامی صحیح - چه استراتژیکی و چه تاکتیکی - است که از وحدت ملی سرچشمه گرفته و کلیه سازمانهای انقلاب فلسطین از بالا تا پایین در اجرای آن متعهد و ملزم باشند . اما وجود تعدادی خطوط سیاسی و نظامی و تعدادی شعارهای سیاسی ، در آن واحد تحت شرایط واحد و موضوع واحد ، و در يك زمان این بمعنای انست که بیش از يك خط مشی نادرست وجود دارد .

در صورتیکه غیر ممکن است که برای حل يك مسئله در شرائط معین ، در دوره زمانی معین و در يك وقت معین ، بیش از يك خط مشی واحد سیاسی درست وجود داشته باشد . چنانچه در بر طرف ساختن این اشتباهات در حداقل وقت ممکن اقدامی صورت نگردد وجود خطوط سیاسی و نظامی نادرست و متعدد شمارها حتما انقلاب فلسطین را با خطر شدید مواجه میکند یا صحیح تر آنکه با فاجعه یا فجایع واقعی روبرویش میکند .

چنانچه تجربه های چین و ویتنام را در نظر آوریم ، در میابیم که وحدت ملی تحت رهبری سیاسی ، نظامی واحدی شکل گرفت نیروهای مسلح تحت اوامر هیات ستاد واحد بودند که مهارت بود از کیفیت ستاد ارتش واحد خلق بدین ترتیب در میابیم که وحدت ملی در آن دو تجربه ، بر پایه خط سیاسی واحد بنا شد و به خطوط سیاسی و نظامی متعدد - نه استراتژیکی و نه تاکتیکی - در جریان جنگ مطلقا اجازه داده نمیشد . اگرچه جبهه های ملی در آن دو تجربه - تعدادی از طبقات اجتماعی را در بر میگرفت . همچنین تعدادی از احزاب ، هیاتها ، سازمانها ، اتحادیه ها ، سندیکاها ، و شخصیت های مختلف ، نمایندگانی آن طبقات را خود جای داده بود ، لیکن به تعدد شمارها و خطوط سیاسی و نظامی اجازه داده نمیشد . حزب رهبر بر استقرار وحدت ملی وسیع و محدود کردن سابقه و رقابت بین گله های آن نیروها در تفریق خط مشی سیاسی و نظامی و احد برای جبهه متحد پافشاری میکرد . معنی بیش از همه جانفشانی میکرد ، بیشتر صادق بود و آگاهی اش بیشتر بود ، تجربه اش عمیق تر بود و در تفریق خط مشی سیاسی و نظامی استراتژیکی و تاکتیکی تکیه بیشتری بر نود ، ها داشت . مبارزه قاطعی بر ضد هر خط مشی خارج از خط مشی انقلابی صحیح صورت میگرفت ، بویژه خط مشی تسلیم طلبانه رجعت طلبانه و با خط مشی ماجراجویانه بشدت مورد هجوم قرار میگرفت . حالت موجود در صحنه فلسطین بیشتر نزدیک به حالتی است که در کشورهای سرمایه داری اروپا حاکم است و در

آن احزاب برای کرسیهای پارلمان مبارزه میکنند و سپس باید دیگر ائتلاف میکنند، درحالیکه هر نیروی سیاسی درحالت استقلال کامل قرار دارد خواه از لحاظ خط مشی سیاسی اش و خواه از نظر فعالیت عملی اش. اما تطبیق همین وضعیت بر جنگ مسلحانه خلق برای يك کشور عقب افتاده بدون تردید به اشتباه کشنده ای مبدل خواهد شد و عواقب وخیم برای سرنوشت انقلاب، سرنوشت توده ها و نیروهای ملی و انقلابی آن دربر خواهد داشت. بدین ترتیب باز در میابیم که تجربه ویژه وحدت ملی انقلاب فلسطین در این زمینه هم با قانون عام در تضاد است بدون آنکه درستی خودش را ثابت کرده باشد (۱). بلکه برعکس آشکارا با شکست روبرو شده است درحالیکه قانون عام در این زمینه درست باقی مانده است. بدین خاطر اکنون ضروری گشته است که همچنین در این وضعیت بنحوی که وحدت ملی فلسطین - استراتژی و تاکتیک واحدی آنرا چه سیاسی و نظامی تعیین گرداند، فوراً تجدید نظر گردد و کلیه سازمان ها انقلاب فلسطین از پائین تا کادرها و رهبری ها به آن پای بند و مقید باشند.

ه - همچنین میتوان در خصوص ترکیب نیروی رهبری کننده ی پیش آهنگ جهت وحدت ملی در انقلاب، بین قانون عام و قانون خاص انقلاب فلسطین تضادهائی مشاهده نمائیم. بطوریکه در نیروی رهبری کننده تحت قانون عام شرایط لازم برای نیروی رهبری کننده پیشاهنگ فراهم است حال آنکه در این زمینه نکات دیگر وجود دارد که با قانون عام در تضاد است. تجربه ثابت کرده است که نیروی رهبری کننده در وحدت ملی ما، در خصوص زیر با قانون عام هم آهنگ است:

اول - تشخیص درست تضاد اساسی و تضادهای ثانوی، درک ماهیت تضاد اساسی و راه حل آن.

(۱) حوادث سپتامبر ۱۹۷۰ دلیل آشکاری بر شکست شکل کنونی وحدت ملی در انقلاب فلسطین ارائه داد و درستی قانون عام را مورد تأکید قرار داد.

دوم - طرح شعارهای مناسب برای شرائط عینی ویژه کشور ما .
سوم - داشتن وسیع ترین پایه توده ای و گرد آمدن توده های پیرامون آن .
چهارم - داشتن تعداد زیادی از بهترین عناصر خلق فلسطین بویژه
توده های پناهندگان پایمال شده در بین صفوف خویش .

پنجم - داشتن وسیع ترین تجربه در زمینه ی مبارزه مسلحانه از میان
سازمانهای انقلاب فلسطین . اما نقاطی که در آن بین نیروی رهبری کننده ی
ما با قانون عام تضاد وجود دارد :

اول - در خصوص تشکیلات واحد ، وحدت او و توانائی اش در جلب کلیه ی
نیروهای خلق بسیج آنها و سازمان دادن آنها ، عدم رسا بودن سنتهایش در
کار تشکیلاتی انقلابی ، و راه انتخاب کادر و محاسبه در زمینه سیاسی و نظامی .
دوم - ضعف و خلل در اجرای مرکزیت - دموکراتیک ، عدم تشدد در تحقق
اراده واحد در اندیشیدن و عمل کردن و عدم دوراندیشی در مقاومت در برابر
فراکسیونها و دسته بندیها و غیره .

سوم - عدم هوشیاری در تطبیق خط مشی های سیاسی و نظامی صحیح ،
در هر مرحله و در هر لحظه از مراحل و لحظات جنگ خلق ، مسامحه و سهل انگاری
در برابر خطوط سیاسی و نظامی نادرست چه به نسبت وحدت ملی و یاد درونی
تشکیلات پیشاهنگ خویش .

چهارم - عدم تلفیق قاطع اصول دهگانه تشکیلاتی (در این زمینه مراجعه
شود به اصول دهگانه تشکیلاتی منتشره از جانب فتح - مؤلف) بویژه انتقاد
از خود و اصول آبیاری کردن تشکیلات با روحیه تنها جی ، ابتکار ، سرعت عمل و
بیان منافع توده های پایمال شده و غیره . در اینجانبان نیز در میابیم که تجربه
جنگ خلق در کشور ما ، بر ضرورت تجدید نظر بر نقاط متضاد با قانون عام در زمینه ی
تشکیلات رهبری کننده ی پیشاهنگ تاکید می نماید . اگرچه مانند این نقاط با
قانون عام در تجربه ی الجزایر و تجارب برخی از کشورهای آفریقائی تضاد داشته

است معالوصف بر ما است که آن تجارب را که تجارب جنگ سلحانه بر ضد
 است هم در هم فرو ریخته ی قدیم است و نه بر ضد امپریالیسم آمریکا مورد بر-
 رس قرار دهیم . زیرا فشاری که امپریالیسم آمریکا برای از میان برداشتن جنبش
 های آزاد ببخش بکار میبرد آنقدر زیاد است که واقعا قابل قیاس با مبارزه بر ضد
 استعمار قدیم فرانسه یا پرتغال ، هلند و انگلیس نباشد . از این رو نیاز به آن
 سطح واقعا عالی از تشکیلات انقلابی وسیع انقلابی هست که بتواند با آن
 سطح عالی در مقابل فشار دشمنانه و تجاوز کارانه مقابله کند . اینجا متذکر
 می شویم که انقلاب فلسطین ما با دشمن صهیونیستی روبرو است که کلیه خصوص-
 صیات امپریالیسم آمریکا را دارا است . و این علاوه بر هم پیمانی ارگانیک وی با
 امپریالیسم آمریکا است که دیرپا زود در جانب صهیونیست ها و بر ضد ما مستقیما
 وارد پیکار خواهد شد .

پیش از خاتمه موضوع پیرامون تضاد بین قانون عام و خاص در زمینه وحدت
 ملی باید توجه داشت که سخن از تجدید نظر درباره ی فرضیه ی قوانین
 خاص تجربه ما در برخی زمینه ها بدان معنائیست که ما قوانین عام را بصورت
 ظاهری نسخه می کنیم و از آن برای تجربه خود مان قالبی جامد درست می کنیم
 بلکه برعکس باید بر ضرورت کشف قوانین خاص جهت تجربه خود تاکید نمائیم .
 زیرا این بمعنای تلفیق خلاق قوانین عام بر تجربه خاص است بطوریکه تجربه
 خود را با آن قوانین غنی سازیم و آن قوانین را با تجربه خود غنی نمائیم .

تضاد بین انقلاب فلسطین و رژیم های
 ارتجاعی عرب و هم پیمان با امپریالیسم

* * *

بین موجودیت صهیونیستی با طمع ورزی های توسعه طلبانه اش در میهن عربی
 و رژیم های ارتجاعی که هم پیمان با امپریالیسم هستند ، تضادی وجود دارد . لیکن

ظیرغم آنکه موجودیت صهیونیستی اساساً تضاد آشتی ناپذیری است بر ضد ملت عرب با طبقات اجتماعی و کشورهای مختلف آن، تضاد میان آن دو تضاد آشتی ناپذیر نیست. علت مختصر بودن ماهیت تجاوزکارانه موجودیت صهیونیستی نسبت به ارتجاع عرب مربوط است به ارتباط آن با رژیمها و امپریالیسم جهانی و وابستگی آن. این از یک جانب است. جهت دیگر این است که حل آن تضاد با موجودیت صهیونیستی متضمن بازگذاشتن جنبش توده های انقلابی عرب میباشد. امری که ارتجاع عرب از آن بیم دارد. و بر روی تاثیر نموده تضاد دشمن را با دشمن صهیونیستی تضادی ثانوی میگرداند، بویژه آنکه موجودیت صهیونیستی از لحاظ تکلیک و نیروی نظامی بر آنها برتری دارند. جهت سوم این است که مبارزه مسلحانه بر ضد موجودیت صهیونیستی در برگیرنده مبارزه با امپریالیسم جهانی نیز هست و این در تضاد است با هم پیمانی ارتجاع عرب با امپریالیسم جهانی. از اینرو ارتجاع عرب نقش نیروی ضد انقلابی را ایفا کرده و تضاد خویش را با انقلاب فلسطین شدید تر و عمیق تر از تضادش با دشمن صهیونیستی می بیند. ضروری است که به نکات زیر توجه شود.

اول - فرق نهادن بین تضاد انقلاب فلسطین با ارتجاع عرب که در اطراف خطوط مقابله با دشمن قرار گرفته اند، با تضاد انقلاب فلسطین با ارتجاع عرب در اطراف میهن عرب. و این بخاطر دلایل زیر است:

الف - رژیمهای ارتجاعی عرب که در از خط آتش هستند مایل بمبارزه آشکار ضد انقلاب فلسطین نیستند، بلکه تلاش میورزند تا بخاطر کسب افکار عمومی در کشورشان که با قدرت نسبت به انقلاب فلسطین و مسئله فلسطین توجه دارند، انقلاب فلسطین را تعلق گفته برخی تسهیلات را برای آن فراهم آورند بویژه آنکه اکنون انقلاب فلسطین موجودیت آنها را بطور مستقیم در معرض خطر قرار نداده است.

ب - لیکن آن رژیمهای ارتجاعی منافع خودشان را درک میکنند و درک

میکنند که رشد جنبش انقلابی توده ها - جنگ خلق - علاوه بر فشار امپریالیستها بر آنها، بر وجود و بقای آنها در یک مدت طولانی تاثیر خواهد نهاد. از این رو به حملات در تنگنا قرار دادن " پشت پرده " و مخفیانه بر ضد جنبش انقلابی فلسطین در کشورشان دست میزنند. هم چنین بطور غیر آشکار در توطئه گری بر ضد انقلاب فلسطین به هم پیمانی با ارتجاع عرب در کنار خط آتش متصل میشوند. این در کلیه توطئه هائی که در لبنان واردن بر ضد انقلاب فلسطین اتفاق افتاد رخ داد.

از این رو میتوانیم بگوئیم آن مرتجعین سیاست دوگانه ای را در مورد انقلاب فلسطین در پیش میگیرند. از یک جانب تلاش دارند تا به آن تعلق گفته و تظاهر به حمایت از آن نمایند و از جانب دیگر در درون کشور خویش در مقابلش مقاومت میکنند و در توطئه های عربی بر ضد آن - البته تا حد امکان مخفیانه - شرکت میورزند. اما بر انقلاب فلسطین لازم است که ماهیت این تضاد را با آن رژیمها درک کرده و ترتیب زیر در جهت حل آن کوشش نماید:

الف - کوشش نماید تا از ضعف آن ارتجاع در برابر افکار عمومی کشور خویش استفاده نماید. و ویژه در شرائط معین و بطور مشخص در مراحل اولیه رشد انقلاب و هنگامیکه انقلاب عربی در آن کشورها در حال رشد اولیه است، از آن موضوع تا اندازه ای استفاده کند که دانه به آسیاب (آب بسه آسیاب) آن ارتجاع بر ضد منافع انقلابی آن کشور نریزد.

ب - باید در مقابل توطئه گریهای آن رژیمها هوشیار باشد، ماهیت ضد انقلابی آنها را درک کند و در کار نیروهای ضد انقلاب در هنگام مبارزات قاطع، قرارش دهد.

ج - از نفوذش، از طریق مزد و رانش در صحنه فلسطین به داخل صفوف انقلاب آگاه باشد، هرگونه تلاش را برای پراکندگی ساختن صفوف انقلاب و فشارش را جهت متوقف ساختن رشد انقلاب و بازپس راندنش به عقب خنثی کند.

د - بر انقلاب فلسطین است که از پیروی سیاست تحریک آمیز بر ضد آن